

چگونه فکر کنیم و در چه سنینشیم

بدبختها و گرفتاریهای مردم معلول شانس نیست بلکه مولود «بد فکر کردن» و یا «فکر نکردن» است.

ناصر مکارم شیرازی

«اگر مردم جهان در قدرت بی پایان و نعمت های بزرگ پروردگار بیندیشد از بهراه ها به سوی راه بازمی گردند .
«اندیشه و فکر کردن بزرگ ترین عبادت است !
اے مر مؤمنان علی (ع)

گاهی فکرمی کنیم اصلاً چرا فکر کنیم ؟
از این فکر کردنها چه خیری دیده ایم ؟ بلکه در دسر و پلائی که داریم از همین فکر کردن و یادگیری شدن در مسائل زندگی ، مسائل هستی ، و مسائل مربوط به سرنوشت و مانند آنها است .
مگر دیوانه ها که اینهمه سر حال هستند فکر می کنند ؟ اصلاً آنها چون فکر نمی کنند استعد پر نشاط و پر قدرند ؟ آنها عاقلان را مزاحم خود

بهرتر وین دغدغه تر عالم گوسفندان پروری است ، ذودتر از همه ، در سایه آن بیخبری و خواب و خود سرایی که دارند . چاقی و چله می شوند ، و اگر مسائله ای در بیخبری و نیندیشیدن بهمه چیر داده شود مسلماً برنده آنها خواهند بود .
و از آنها بیخبرتر سنگ و چوبها و این دیوارهایی است که ما را احاطه کرده اند که حتی از منم کوچک و ناتوان گوسفندان پروری و آب نگاه گرفته های بی تفاوت آنها را هم ندارند . پس باید وضع آنها را آرزو کنیم و سایه خودی ما گردد .

ولی نه ، هرگز چنین نیست ، افتخار ما در این نیست که همچون دیوانگان یا گوسفندان ، یا یک قلند چوب خشک و بی جان و بی تأثیر باشیم ، خوشبختی ما در این نیست که مانند یک دست فلج هیچگونه گویه درد ورنجی را احساس نکنیم ، بعکس باید احساس داشته باشیم ، اگر چه این احساس گاهی دردهای جانکاهی را هم به ما تحمیل کند .
اگر دست احساس نداشته باشد کاری از او ساخته نیست . اگر انسان هم فکرو اندیشه نداشته باشد همیشه درجا خواهد زد گامی به پیش نخواهد گذارد ، و در حقاقت پیشی خواهد ماند .

میباشد و زومه شان این است :
خوش عالمی است عالم دیوانگی اگر موی دماغ ما نشود مرد عاقلی !
و باین ترتیب چه بهتر که عاقلها نیز خود را به عالم آنها بزنند و بدون آنکه موی دماغ آنها شوند همچون آنها این چهار روزه عمر را می دغدغه و در راه فکر و خیال بگذرانند .
ولی روی این حساب ، از عالم بیخبری دیوانگان

در این راه صرف می شود که چگونه بهتر و زودتر ممکن است نسل بشر را از بین برد ؟
در دنیای امروز نه تنها نمی از نیروهای انسانی بصورت سرباز ، و اسلحه ساز ، و تکنیسین و کادر شانس جنگی و محاسباتچی امور لجستیکی و مخفی-عان و مکتشفان منابع عظیم و گسترده در انگریز ، « سر بار » نیم دیگر هستند ، بلکه آن نیم دیگر ، اینها را در واقع استخدام کرده اند که جاده مرگ و نابودی آنان را صاف کنند ، تا گود آنها را هم با دست خود بکنند ، و این درست به آن میماند که کسی نمی از حقوق یا درآمد خود را دزیر « بخرد و برای نابود کردن خود ذخیره کند ، و یا به « جلا ن » خود بدهد که او را برای انجام وظیفه نهائی نیرومند و آماده سازد ؛
دستی اگر فکر و اندیشه ها بکار می افتاد هرگز دنیا چنین قیافه ای داشت ؟
مسلماً هیچگاه فکرو اندیشه سبب وقوع قتل و جنایتی نمیشود بلکه این بی فکریها و گرفتاری شدن در چنگال احساسات طغیانگراست که اینهمه حوادث بیماری آورد ، همین دلیل هنگامیکه انسان آرام می گردد و در فکر فرو میرود از کارهای غلط خود فوراً پشیمان می شود .

پس باید قبول کنیم که مهمترین و ضروری ترین وظیفه هر انسانی در زندگی تفکر است ، فکر روشنی-بخش محیط زندگی ، سرچشمه آب حیات ؛ راه درمان همه بیماریهای اجتماعی ، حلال همه مشکلات و آزاد کننده انسان از اسارتها و بردگیهاست . به همین دلیل در منابع اسلامی فکر بعنوان بزرگترین

عبادت و عالیترین نیایش معرفی شده است .

* * *

نخستین مسأله برای تفکر

مسلماً نخستین چیزی که باید دروی آن فکر کنیم این است که از کجا آمده ایم : آغاز هستی ما از کجا شروع شده ، مبدا این عالم چیست ، و این دامداز ما ما چگونه پیموده ایم ؟
موضوعی قبل از این برای فکر و اندیشه نداریم . چه اینکه آشنائی با مبدا هستی ، و حل این معما می تواند کمک زیادی به حل معماهای دیگر کند .

ممکن است بگوئید بسیار خوب ، باید نیروی اندیشه را بکار انداخت ولی مگر نه اینست که باره ای از امکینهای فلسفی جدید (مانند برآگاتیم) بها توسعه می کنند که ارزش و اصالت بلکه وجود هر پدیده بسته به نتایج است ؛ آنچه در زندگی ما نتیجه ای ندارد اصلاً باید گفت وجود ندارد ، و با وجود عدمش در ترازوی فکر و اندیشه ما یکسان می باشد .

ما چه الزامی به شناسائی مبدا نخستین هستی از نظر ادامه زندگی فردی و اجتماعی داریم ، مگر نه اینست که ملتتهائی همچون « ملت چین » بدون حل این مسأله زنده هستند و شاید از ما هم بهتر زندگی می کنند ، و هرگز زحمت مطالعه در چنان مسأله پیچیده ای را هم بخود نمی دهند ؟ ولی کسانی که با این منطق میخواهند خود را حتی از زیر بار فکر و اندیشه در مورد این حقیقت بزرگ کنار بکشند دوه طلبدا فراموش کرده اند :

مکتب اسلام

نخست اینکه برای کاوش و مطالعه در مسائل مختلف نتیجه ای بالاتر از « درک و واقفیت » تصور نمی شود ، و بیارت دیگر ما همیشه علم را بخاطر علم میخواهیم و حقایق را بخاطر درک واقفیت آنها می جوئیم ، نه بخاطر اثری که در زندگی ما دارند (دقت بفرمائید)

علم بزرگترین گمشده بشر ، و درک واقفیات جهان هستی آخرین هدف و آرزوی انسانهاست و لذا در تمام طول تاریخ زندگی بشر شاهد تلاشها و کوششهای خستگی ناپذیر انسانها برای درک حقایق هستی و بخوبی احساس می کنیم که انگیزه درونی بشر و ملتی ما را بسوی این هدف می راند بدون اینکه خود را مسئول ارتقاء علوم و دانشهایی که بدنبال آنها زمین و آسمان را جستجو می کنیم بدانیم .

مگر این همه تلاش و کوشش که برای پی بردن با سرار کیهانشانها و اسرار آنها و چگونگی پیدایش عوالم دور دست جهان هستی میشود بخاطر اثری است که آنها در زندگی روزانه ما دارند ؟

با اینکه در شرایط فعلی هیچگونه اثره جسمی برای آنها در زندگی ما چشم نمیخورد ؛ حتی اگر حوشکهای ما به سرعت سیر نور ساخته شود ، که مجال است - باز دسترس ما با آنها امکان پذیر نیست .

و با اینکه پی بردن با سرار زندگی مورچگان و تمدن خیره کننده مورچان و حشرات می مانند آنها که سالیان دراز افکار دانشمندان را بخود جذب کرده است بخاطر تاثیر آنها در زندگی مادی ماست ؛

پیشدر صفحه ۶۷

عنی و امید دارد و این خود سرچشمه بسیاری از
اکتشافات علمی خواهد بود .

بنابر این چگونه میتوان گفت حل این مسئله
دورزدگی ما اثر محسوس ندهد و بهین دلیل
باید آن را کنار گذاشت و فکر خود را بحاطر آن
حاشه نکرد ؟



پهنانه مهم دیگر

پهنانه دیگری که بر اثر شاه حالی کردن از
زیر بار اندیشه و فکر درباره میده نخستین عالم
عنی . ذکر میکند این است که :

مسکریات قبول کنیم که حل این مسئله محل
بسیاری از مشکلات ما کمک میکند ولی متأسفانه
حل این مسئله ممکن نیست ، و به عبارت دیگر راهی
برای اثبات یا نفی وجود خدا نداریم زیرا :

هیچ چیزی نمی تواند ارزش علمی داشته باشد
مگر اینکه تحت آزمایش و مشاهده درآید .
چیزی که قابل تجربه نیست قابل اثبات نیست .

و از آنجا که اثبات یا نفی وجود آن مبدء با هیچ
وسله ای قابل تجربه و مشاهده نیست باید اعتراف
کرد که این مسئله راه حل علمی ندارد و نباید
فکر خود را بحاطر آن بجزحت بگذاریم .

(پاسخ این سخن را در شماره بعد مطالعه
فرمائید)

بنیه از صفحه ۱۶

یادمانی کنیم کسی این احتمال را بدهد .

چرا دانشمندان فلکی یا حشرشناس از این همه
تلاشهای خود خسته می شوند ؟ زیرا آنها درک امر از
آفرینش را - هر چه باشد - بزرگترین پاداش
خود در برابر این زحمات طاقت فرسا میدانند ،
و از عمل خود احساس غرور و افتخار میکنند .

حالی که درباره موضوعات ساده ای از جهان عینی
چنین فکر کنیم : آیا میتوانیم در باره بزرگترین
و اساس ترین مسئله مربوط به پیدایش این جهان
یعنی در باره مبدء نخستین عالم آفرینش (فرنا که
دورزدگی و سر نوشت ما اثر نداشته باشد) از فکر
و مطالعه عمیق خودداری نماییم ؟

ثانیاً - از بحثهای گذشته بجزوین روش رفتیم
که این مسئله از عمیق تر زندگی مادی و اجتماعی
مادی و معنوی ماد دارد ، و سر اوشت ما را محدود
ریادی باین مسئله مربوط است ، اصلاح ناپسندانه
نیهای کمونی و سکت این بسته ای که در
زندگی مادی و معنوی پدید آمده شده بدون
اعتقاد بآن مبدء معسر نیست .

آرامش روح و جان ما ، و باز یافتن قدرت
معنوی برای مقابله با مشکلات زندگی
بدون اتکاء بچنین مبدئی ممکن نیست .
در گاوها و بز و گوسفند های علمی نیز اعتقاد بیک

مبدء علم و قدرت که طرح اصلی آفرینش را با نظام
خاصی ریخته ، به آموزش بینی مخصوصی میدهد و
بوقت و تفکر هر چه بیشتر در همه پدیده ها و علامات